

دو شیفت کاری یا چند پیشه‌گی*

فریده ثابتی

براساس بررسی آماری ارائه شده توسط دبیرخانه‌ی شورای عالی اشتغال با عنوان "تحلیلی بر وضعیت موجود بازار کار" آذر ماه ۱۳۸۱، در فاصله‌ی ده ساله‌ی ۷۵ - ۱۳۴۵ به طور متوسط سالانه ۳۱۵ هزار نفر به عرضه‌ی نیروی کار افزوده گردیده است. این میانگین در فاصله‌ی سه سال بعد یعنی ۷۸ - ۱۳۷۵ به ۶۶۴ هزار نفر و در سه سال بعد یعنی ۸۱ - ۱۳۷۸ به ۵۹۹ هزار نفر رسیده است. این نشان می‌دهد که در طی سه سال عرضه‌ی نیروی کار از ۱۶۰۲۷ هزار نفر به ۱۸۰۲۰ رسید یعنی ۱۹۹۳ هزار نفر نیروی جدید خود را به بازار کار معرفی کرده‌اند. در این محاسبات باید در نظر داشته باشیم که سنتا زنان خود را به طور رسمی به بازار کار معرفی نمی‌کنند و در نتیجه در شمار بیکاران به حساب نمی‌آیند. آن‌ها اغلب خود را به ملاحظه بیکاری، خانه‌دار می‌نامند و دولت از این اقبال مسرور می‌شود. بنا براین اگر تعداد زنانی را که تحصیلات شان را در مقاطع مختلف تحصیلی به پایان می‌برند و اصولاً هم در جستجو و هم در آرزوی یافتن کار هستند به آن اضافه کنیم این تعداد به نحو چشم‌گیری بالا می‌رود.

بیش از ۵۰ درصد عرضه‌ی نیروی کار توسط نیروهای جوان صورت می‌گیرد، به نحوی که ۲۸،۳ درصد آنان را گروه سنی ۲۴ - ۱۵ و ۲۷،۴ درصد را گروه سنی ۳۴ - ۲۵ تشکیل می‌دهد یعنی در مجموع این دو گروه ۵۵،۷ درصد عرضه‌ی نیروی کار جدید را در اختیار دارند. با توجه به این که طبق کنوانسیون بین-المللی کار سن فعالیت اقتصادی از ۱۸ سال شروع می‌شود، درصد قابل توجهی از نوجوانان که باید مشغول تحصیل باشند و برای‌شان منع قانونی کار باید موجود باشد، به دلیل فشار مالی و فقر ترک تحصیل نموده به بازار کار روانه می‌شوند.

در ارائه‌ی دلایل رشد عرضه‌ی نیروی کار فاکتورهای را معرفی می‌کنند که بخشی، از جهتی امید بخش است و از جهت دیگر آزار دهنده. بخشی دیگر در کلیت خود تاسف‌بار است. این فاکتورها عبارت-اند از:

- ۱- رشد جمعیت جوان
- ۲- افزایش فارغ التحصیلان و دانشجویان دانشگاه‌ها
- ۳- تغییر نگرش سنتی جامعه نسبت به کار زنان در بیرون از منزل
- ۴- ورود زنان خانه‌دار به بازار کار برای تامین معیشت خانوار
- ۵- مسائل معیشتی مردم و ورود نوجوانان به بازار کار و ترک تحصیل آن‌ها
- ۶- نا اطمینانی به درآمدهای آینده و ورود سریع به بازار کار جهت تامین زندگی آتی خود و خانواده
- ۷- ورود افراد بالای ۶۵ سال سن و بازنشسته به بازار کار برای تامین معیشت خانوار

از میان هفت فاکتور فوق، مورد سوم امیدوار کننده است. این فاکتور درست در جهت عکس خواسته و عمل کرد رژیم جمهوری اسلامی عمل می‌کند. چیزی را که رژیم با حربه‌ی ایدئولوژیک به مصادفایش رفت و با سرکوب و زور و اجبار زنان را در آغاز حاکمیت‌اش، از ادارات و محل‌های کار با اخراج و بازخرید و بازنشستگی‌های پیش از موعد (تنها در اولین یورش در سال ۱۳۵۹ بیش از ۳۰ هزار نفر از کارمندان زن شاغل در بخش دولتی را در برگرفت که من خود یکی از آن‌ها بودم) روانه‌ی خانه و آشپزخانه نمود و با مداحی گسترده در باره نقش شریف مادری به عنوان تنها نقش شایسته زن خواست، آن‌ها را در قرنطینه قرار دهد و از ورود آن‌ها به صحنه‌ی اجتماع و مناسبات اجتماعی جلوگیری نماید. با مبارزات پی‌گیر اما سازمان نیافته‌ی زنان در طی ۲۵ سال حاکمیت رژیم و در اثر ضرورت‌های اقتصادی (چیزی که در قرن ۱۹ برای اولین بار زنان را از چهاردیواری خانه بیرون کشید و روانه‌ی بازار کار کرد)، به ضد خود تبدیل گردید و پوسته‌ی روینای متحجر را درید و باور تازه را جای‌گزین ساخت و با این امر تمام

رشته‌های رژیم را پنبه کرد به نحوی که مجبور می‌شود شکست ایدئولوژیک خود را در برابر یک ضرورت بپذیرد و به آن اذعان نماید. (تاثیر متقابل زیر بنای اقتصادی و روبنای ایدئولوژیک برهم و دیالکتیکی بودن مسائل اجتماعی)

فاکتور چهارم یعنی ورود زنان خانه‌دار به بازار کار هم از این مقوله است. گرچه نیاز تامین معیشت خانواده سبب می‌شود که زنان خانه‌دار که تجربه‌ی کار بیرون از خانه را ندارند و اطلاعاتی آن چنانی هم از مبارزات تاکنونی طبقه کارگر ندارند، خود را با شرایطی بسیار سهل به بازار کار عرضه کنند و هر شرایط ناگواری را هم بپذیرند. اما به هر حال آن‌ها هم در شرایط عمل خواهند آموخت و امروزه این آموزش به دلیل سیستم اطلاعاتی موجود برخلاف گذشته بسیار سریع انجام خواهد یافت.

اما فاکتورهای ۵، ۶ و ۷ ناامید کننده و تاسف انگیز و در ضمن آینه‌ی تمام نمای شرایط اجتماعی موجود است و نشان می‌دهد که تاجر سرمایه چگونه کارگران را نه به طور فردی بلکه به صورت خانوادگی به استثمار می‌کشد و مزدی را که یک نفر می‌باید در ازای کار خود دریافت می‌کرد تا بتواند به بازتولید خود برای منافع آتی همین سرمایه به پردازد، بین کل خانواده‌ی کارگر از پدر و مادر و کودک تقسیم می‌کند و سه نفر را با یک مزد به کار می‌گیرد. تازه باز هم معاش خانواده به طور کامل تامین نمی‌شود. در مقابل یک اقلیتی ایجاد می‌کند که از امکانات فوق العاده برخوردار است و بیش از ۸۰ درصد درآمد جامعه به آن‌ها تعلق می‌گیرد.

بخش دیگری از این دفتر به تقاضای نیروی کار می‌پردازد. در سه دوره مورد مطالعه فرصت‌های شغلی ایجاد شده به ترتیب زیر است:

دوره‌ی ۷۵ - ۱۳۶۵	۲۵۲ هزار مورد
دوره‌ی ۷۸ - ۱۳۷۵	۱۷۱ هزار مورد
دوره‌ی ۸۱ - ۱۳۷۸	۴۶۹ هزار مورد

اختلاف بین داده‌های این سه دوره با سه دوره‌ی قبلی مربوط به عرضه‌ی نیروی کار، وضعیت بیکاری را مشخص می‌کند. مثلاً در طی دوره ۷۸ - ۱۳۷۵ فرصت‌های شغلی ایجاد شده ۱۷۱ هزار و عرضه‌ی نیروی کار ۶۶۴ هزار نفر است و نشان می‌دهد که ۴۹۳ هزار متقاضی رسمی کار موفق به یافتن شغلی نشده‌اند و به ارتش ذخیره‌ی بیکاران پیوسته‌اند.

اما در تحلیل دلایل رشد ناچیز تقاضای نیروی کار از جمله به دو مورد چند پیشگی و اشتغال بیش از ساعات متعارف اشاره دارد که سبب می‌شود فرصت‌های شغلی جدید برای حداقل ۱،۴ میلیون نفر محدود گردد. در این جا من به این دو مساله می‌پردازم و بررسی بخش‌های دیگر را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم.

چند پیشه‌گی از دو جهت قابل بررسی است. یکی از جهت چپاول‌گری نخبگان و وابستگان حکومتی است. برای این دسته، چند پیشه‌گی به مفهوم چند شیفت کارکردن در اثر اجبار اقتصادی نیست، بل- که به مفهوم سوء استفاده از موقعیت اجتماعی در جهت سوء استفاده‌های مالی است. به این نحو که یک فرد دارای چند مقام رسمی است و از امکانات مالی این مناصب استفاده می‌کند. نمونه سطح پایین‌تر آن را در افشای سوء استفاده‌های مالی مسئولین سطح پایین در مراکز اقتصادی دیدیم که به مدیران ۱۲۰ شرکت دولتی مبلغ ۷،۵ میلیارد تومان پاداش داده شده‌است. افرادی بوده‌اند که هم‌زمان مدیر یا مدیر عامل چند شرکت بوده‌اند و علاوه بر مزدهای بسیار بالا، پاداش‌های چند میلیونی را هم دریافت می‌کردند. به طور مثال مسعود مجتهد شبستری و قاسم عابدی در سه شرکت سیمان اورمیه، کاشی اصفهان و سیمان مدیر یا مدیر عامل بوده‌اند. در سیمان اورمیه در فاصله‌ی سال‌های ۷۶ - ۱۳۷۴ به ترتیب سال‌ها به مدیران ۶۸ و ۸۱ و ۱۰۶ میلیون تومان پاداش داده شد. یا فردی به نام

محسن عسکری آزاد هم زمان مدیر شرکت‌های مارگارین، صنایع بسته بندی و صنایع بهشهر بود. در دو شرکت مدیران سالانه ۱۵ و در صنایع بهشهر سالانه ۲۲ میلیون تومان پاداش دریافت کرده‌اند. یا در کارخانه‌ی مس شهید باهنر در سال‌های ۷۵ و ۷۶ مدیران ۱۴ و ۱۵ میلیون تومان پاداش گرفته اند که یکی از مدیران آقای بهزاد نبوی بوده‌است. هم زمان در بسیاری از این شرکت‌ها، کارگران زحمتکش ماه‌ها و گاه سال‌ها حقوق ماهانه خود را دریافت نکرده‌اند. از جمله در همین روزها که مصادف با روز کارگر سال ۲۰۰۳ است کارگران صنایع بهشهر برای حقوق پرداخت نشده سه ساله خود در اعتصاب به سر می‌برند.

اما برای مقامات بالاتر حساب و کتابی در کار نیست. آن‌ها هم از توبره می‌خورند و هم از آخور. هم از بودجه‌ی مملکتی سهم دریافت می‌کنند، هم رشوه مذهبی خمس و زکات سرمایه‌داران را دریافت می‌کنند و به آن‌ها جواز چپاول می‌دهند. هم چنین با استفاده از عقب ماندگی فکری توده‌ی مردم و خرافات مذهبی، به وسیله‌ی دفاتر و نمایندگان‌شان در تمام نقاط کشور، آخرین تومان‌های باقی‌مانده در کیسه‌های کارگران و زحمت‌کشان را تحت عنوان سهم امام و غیره جارو می‌کنند.

اما چند پیشه‌گان واقعی، اضافه‌کاران مانده و رانده از همه جا کیانند و چرا چنین می‌کنند؟ چرا کارگر بیش از ساعات متعارف کار می‌کند؟ بنا به تعریف یک زمان کار متعارف که حدوداً ۸ ساعت کار در روز و ۴۰ ساعت در هفته است باید توان بازتولید نیروی کار را فراهم آورد. اما در پروسه‌ی خرید و فروش نیروی کار، آن که دست بالا را دارد - که معمولاً سرمایه‌دار است - و خریدار نیروی کار، کالایی را که در بازار خریده به میل خود به مصرف می‌رساند (یک قانون ساده‌ی مبادله کالا). او می‌خواهد تا آن جا که امکان دارد از زمان کار لازم کارگر که صرف باز تولید نیروی کار او در کوتاه مدت و دراز مدت می‌شود به نفع زمان کار اضافی که نصیب خودش می‌شود و پروسه‌ی تولید ارزش اضافی را ایجاد می‌کند بهره برداری نماید.

این پروسه در مناطقی که ترکیب ارگانیک سرمایه پایین است، یعنی نسبت سرمایه ثابت در کل سرمایه بالا نیست به شیوه ای دیگر از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری عمل‌کرد دارد و به طور عریان خود را عرضه می‌کند؛ مثلاً در ایران که بارآوری کار متحول نشده تا در اثر آن زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید واحد کالا کوتاه تر شده و در نتیجه از این طریق ارزش نیروی کار تنزل یابد و برای بازتولید آن به زمان کار لازم کمتری نیازی باشد و به این طریق به زمان کار غیر لازم که آفریننده‌ی ارزش اضافی است افزوده گردد، به طور بیواسطه به قلمرو زمان کار لازم کارگر تجاوز می‌شود. کارگر برای بازتولید نیروی کارش (شامل مخارج کارگر و خانواده اش) مجبور می‌شود یا در همان محل کار به اضافه‌کاری بپردازد یا به مشاغل دوم و سوم روی آورد. مثلاً مسافر کشی، دستفروشی، پاسداری شبانه از مراکز اقتصادی یا حتی کوچه و بازار و حتی در مواردی که امروز در ایران نادر نیست به خودفروشی اقدام کند یا خانواده‌اش را وادار به این کار نماید و غیره.

به طور کلی در سیستم سرمایه‌داری کارگر ارزش واقعی کار خود را دریافت نمی‌کند، بل که همواره کسری از آن را دریافت می‌دارد که این کسر به تناسب توازن قوای موجود بین طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار و هم چنین به تناسب شرایط اجتماعی و فرهنگی فرق می‌کند. اما در هر حال سرمایه‌دار به شیوه‌های مختلف سعی دارد این نسبت را در جهت منافع خود شکل دهد. در مناطق صنعتی این کار به طور نامحسوس انجام می‌گیرد. کارگر طبق معمول ۸ ساعت یا کمتر در روز کار می‌کند اما با بالا بردن بارآوری کار و با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و از طریق تولید انبوه و پایین آوردن هزینه‌ی تولید و در بعضی با استفاده از حق سود ویژه و تعیین متوسط قیمت که بالاتر از قیمت تمام شده‌ی واحد کالای آن‌هاست. هم در زمان مشخص کار بیش‌تری از کارگران خود می‌کشند و سهم کار لازم آنان را در کل

کار پایین و پایین‌تر می‌برند و هم سهم ویژه‌ی خود را از ارزش اضافی تولید شده در سایر مراکز تولیدی در سراسر جهان دریافت می‌دارند یعنی در استعمار سایر کارگران نیز سهیم می‌شوند. بر سرمایه‌ی سرمایه‌داران افزوده می‌شود اما در مقابل کارگر مجبور به اضافه‌کاری و کار در روزهای تعطیل آخر هفته و اعیاد (در غرب) و یا چند پیشه‌گی رایج در ایران می‌شود. به این طریق کارگر که می‌بایست یک شیفت کار کند و دریافتی‌اش با عنوان مزد و حقوق و یا به بیان دیگر کار لازم‌اش، حداقل زندگی او و زن و فرزندانش را تامین نماید تا بتواند ۳۰ تا ۳۵ سال کار رسمی‌اش را تا زمان بازنشستگی انجام دهد. با کار اضافی و به ویژه با چند پیشه‌گی کارگر از نظر جسمی در زمانی بسیار کوتاه‌تر به این مرز می‌رسد. یعنی جسم کارگر در طی یک روز کار، بیش‌تر از حد متعارف فرسوده می‌شود به نحوی که زمان باقی مانده توان باز تولید نیروی کار از دست رفته‌ی او را ندارد. به همین سبب می‌بینیم که عمر کارگران در این کشورها بسیار کوتاه است و چندان بعد از بازنشستگی زنده نمی‌مانند. یا اگر زنده بمانند باید برای تامین معاش دوباره در سن و سال بالا به کار پردازند زیرا حقوق بازنشستگی مخارج زندگی شان را تامین نمی‌کند.

حتی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی که در اثر مبارزات کارگری ساعات کار پایین آمده و به ۳۵ ساعت و میانگین ۳۷،۵ ساعت رسیده است، یا سطح دستمزد با توجه به سطح استاندارد زندگی پایین‌تر است و کفاف برآورد نیازهای مختلف زندگی را نمی‌کند و در نتیجه آن‌ها مجبور می‌شوند در آخر هفته ها هم کار کنند. یا سرمایه دار به انجا مختلف بدون پرداخت مزدی از کارگران بیش‌تر از ساعات مقرر در قرارداد کار می‌کشد. یک کارگر فولکس واگن تعریف می‌کرد که گرچه ساعت کار هفتگی‌اش ۳۶ ساعت است ولی همواره ۴۰ ساعت در هفته کار می‌کند. یعنی کار طوری است که نمی‌تواند در لحظه‌ی معین قطعش کند و در نتیجه تا پایان به کار ادامه می‌دهد و عملاً کار هفتگی‌اش به ۴۰ ساعت می‌رسد. در همین عمل ساده سرمایه ۴ ساعت در هفته ، ۱۶ ساعت در ماه و ۱۷۶ ساعت در سال کارگر را به بیگاری و کار بدون مزد وا می‌دارد. اگر متوسط شدت استعمار یا نرخ ارزش اضافی را ۵۰ درصد بگیریم که اغلب بیش‌تر از این است، همین کارگر ما در هفته ۱۸ ساعت یعنی نصف به نصف کار اضافی انجام می‌دهد که در سال بالغ بر ۷۹۲ ساعت می‌شود و در مجموع به اضافه‌ی ساعات اضافی غیر رسمی که در بالا ذکر کردیم، سرمایه سالانه ۹۶۸ ساعت کار را تصاحب می‌کند بدون این که در ازایش مزدی پرداخت نماید. با این همه سودی که نصیب سرمایه‌دار می‌شود، کارگر توان برآورد نیازهای خود و خانواده‌اش را ندارد و در نتیجه مجبور می‌شود به اضافه کاری ساعتی، دوشیفت کاری یا چند پیشه‌گی پردازد.

* - این مطلب در سال ۲۰۰۳ نوشته شده است. اما کماکان تازه است.